



## درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السادس: الارض التي اشتراها الذمی من المسلم  
موضوع جزئی: جهت اول: بررسی اصل تعلق خمس  
سال هفتم

تاریخ: ۱۹ فروردین ۱۳۹۶  
مصادف با: ۱۰ رجب ۱۴۳۸  
جلسه: ۸۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### جهت اول: بررسی اصل تعلق خمس

در امر ششم از اموری که متعلق خمس هستند، عرض شد جهات مختلفی از بحث وجود دارد. جهت اول بررسی اصل تعلق خمس به زمینی است که کافر ذمی از یک مسلمان می‌خرد؛ «الأرض التي اشتراها الذمی من مسلم». در اینجا بحث این است که آیا بر کافر ذمی، خمس زمینی که از مسلم خریده، واجب است یا خیر؟ این از موارد محل اختلاف است. در امور پنجگانه گذشته، اختلاف در اصل وجوب خمس نبود؛ تقریباً متفق علیه بود که در این پنج مورد خمس واجب است. اما اینجا محل بحث است. عرض شد دو قول در مسأله وجود دارد: ۱. وجوب خمس ۲. عدم وجوب خمس.

### ادله قول به وجوب خمس

دو دلیل عمده برای قول به وجوب خمس در این مورد ذکر شده است که یکی اجماع است و دلیل دیگر یک روایت است. باید این دو دلیل را بررسی کنیم تا مشخص شود که آیا این از موارد متعلق خمس هست یا خیر.

### دلیل اول: اجماع

عرض شد بعضی از فقهاء نقل اجماع کرده‌اند. ولی باید دید آیا این اجماع قابل تحصیل هست یا خیر؛ چون اجماع منقول اعتبار ندارد. بر فرض که اجماع محصل باشد، آیا احتمال مدرکیت این اجماع وجود دارد یا خیر؟ اگر این اجماع محصل نباشد یا اگر محصل هم باشد، ولی محتمل المدرکیه باشد، کاشف از رأی معصوم نیست و اعتبار ندارد. هر چند برخی در مورد اجماع محتمل المدرکیه یا اجماع مدرکی، قائل به حجیت هستند. مرحوم علامه به بعضی از بزرگان نسبت اجماع داده و از قول آنها نقل اجماع کرده و خود ایشان نیز ادعای اجماع کرده است. شهید ثانی در شرح لمعه نیز کذلک؛ لکن باید دید آیا واقعاً در عبارات متقدمین از فقهاء، این مسأله به همین شکل مطرح بوده تا ما بتوانیم تحصیل اجماع کنیم یا خیر؟

نکته مهمی که وجود دارد این است که معقد اجماع مورد نظر را باید با عبارات فقهاء ملاحظه کنیم که آیا همان چیزی که فقهاء در آن وجوب خمس را ثابت کرده‌اند، در مسأله محل بحث ما، معقد اجماع است یا اینکه اصلاً در عبارات بزرگان به خصوص متقدمین، مطلب به نحو دیگری آمده است.

در اینکه بین متأخرین این مسأله تقریباً شهرت پیدا کرده، تردیدی نیست. و تقریباً قابل قبول است. در عصور میانی و متأخر فقهای شیعه، این مسأله شهرت دارد؛ حالا اگر به حد اجماع هم نرسد، شهرت دارد. مهم این است که ببینیم در

عبارات فقهای متقدم، مثل شیخ مفید و شیخ طوسی و امثال اینها، آیا سخن از وجوب خمس در خود ارضی است که ذمی از مسلم خریده، یا خیر.

شیخ طوسی در کتاب نهاییه مطلب را اینگونه ذکر کرده: «و الذمی اذا اشتری من مسلم أرضاً وجب علیه فیها الخمس» و در کتاب مبسوط این عبارت را دارد: «و إذ اشتری ذمی من مسلم أرضاً کان علیه فیها الخمس» در هر دو عبارت، ظاهر این است که اگر یک ذمی از مسلمانی زمینی را بخرد، «کان علیه فیها الخمس».

در اینجا دو نوع عبارت می‌تواند ذکر شود. یک وقت می‌گوید: «وجب علیه الخمس، یا خمس الأرض»؛ و یک صورت همین است که فرمود: «وجب علیه فیها، یعنی فی الأرض خمس». در عبارت «فی الأرض خمس» آیا مقصود خود رقبه است؟ یعنی اینکه به خود این زمین خمس تعلق می‌گیرد یا به محصولات این زمین؟ چون احتمال دارد وقتی که می‌گوید «وجب علیه فیها الخمس»، معنای آن این باشد که در این زمین به اعتبار نتاج و محصولات آن، خمس واجب است. گرچه ظاهر عبارت با همان احتمال اول بیشتر سازگار است، [«وجب علیه فیها الخمس»، در این زمین خمس است و باید یک پنجم این زمین را به عنوان خمس بدهد.] اما احتمال مقصود این باشد که وقتی ذمی زمینی را از یک مسلمانی می‌خرد، قهراً این زمین نتاجی دارد؛ مثلاً باغ یا بستان یا زمین زراعتی است یا حتی زمینی است که فرضاً در آن دار و حمامی است، [که عرض خواهد شد که از حیث عمومیت شامل همه زمین‌ها می‌شود یا خیر]؛ اما به هر حال این زمین چه بسا نتاجی داشته باشد که آن وقت وجوب خمس متعلق شود به آن نتاج. این عبارتی است که در این دو کتاب آمده است.

سوال:

استاد: اصلاً بحث در خود این زمین است و خود زمین موضوع برای خمس است. زمینی که کافر از مسلمان می‌خرد، می‌گویند باید یک پنجم را به عنوان خمس بدهد؛ این خودش موضوع مستقلی برای خمس است. بحث ربح کسب و معدن‌ها نیست. این خودش در عداد آنهاست.

در بعضی از تعابیر، اساساً بحث از این است که زمینی را که یک کافر ذمی می‌خرد، تبدل عنوان پیدا می‌کند. یعنی تبدیل می‌شود به ارض خراجیه که عنوان دیگری بر آن مستولی می‌شود که به اعتبار آن عنوان، احکامی بر آن ثابت می‌شود. مثلاً در عبارت کتاب الاموال ابو عبید آمده: «عن ابی حنیفه انه اذا اشتری الذمی أرض عشر تحولت أرض خراج و قال ابو یوسف: یضاعف علیه العشر» یعنی دو برابر می‌شود و عَشْرین می‌شود. «و روی بعضهم عن مالک انه قال: لاعشر علیه ولكن یؤمر بیعها لان فی ذلک ابطلاً للصدقة».

اینجا یک اختلافی است بین ابو حنیفه و مالک که این زمینی که کافر ذمی می‌خرد، آیا عشر و زکات دارد یا خیر؟ مالک [طبق روایت برخی] می‌گوید: «لا عشر علیه» ولی به او امر می‌شود که این زمین را حتماً بفروشد. اما ابو حنیفه معتقد است که زمین که به طور طبیعی از آن زکات گرفته می‌شود، اگر ذمی آن را بخرد، تبدیل به ارض خراج می‌شود. مانند اراضی خراجیه می‌شود که بابت اراضی که دست آنهاست، باید مالیت و جزیه به حکومت بپردازند.

پس در عبارات اینها، بحث از خمس در زمینی که ذمی آن را می‌خرد، نیست.

در کتاب خلاف شیخ طوسی، در مسأله ۸۴ زکات، این چنین فرموده: «إذ اشترى الذمی أرضاً عشریه وجب علیه فیها الخمس» اگر ذمی یک زمین عشریه ای را بخرد، (زمینی که مسلمان، یک دهم محصولات آن را به عنوان زکات پرداخت می‌کرد) وجب علیه فیها، در این أرض عشریه خمس ثابت است. «و به قال ابویوسف: فانه قال علیه فیها عشران». بر این ذمی دو عشر واجب می‌شود، دو عشر یعنی همان خمس است. «و قال محمد: علیه عشر واحد و قال ابوحنیفه: نقلاب خراجیه». این منقلب می‌شود به زمین خراجی و اصلاً أرض عشریه نیست. «و قال الشافعی: لاعشر علیه و لاجراج». آن وقت اینجا مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید دلیل ما اجماع فرقه است، «دلیلنا اجماع الفرقة؛ فانهم لا یختلفون فی هذا المسأله و هی مسطوره لهم منصوص علیها روی ذلک ابوعبید الحذاء». این همان روایتی است که بعداً به عنوان دلیل بر تعلق خمس در این مقام می‌خوانیم.

ظاهر این عبارت، اینطور نیست که خود زمین متعلق خمس باشد بلکه به نظر می‌آید بحث از تعلق خمس به نتاج آن زمین است. سه مسأله پشت سر هم دارد که این سه مسأله تقریباً همپوشانی دارند و به روشن شدن موضوع این بحث کمک می‌کنند.

در مسأله ۸۵ از کتاب زکات، شیخ طوسی می‌فرماید: «اذا باع تغلیبی و هم نصاری العرب». یک سری از مسیحیان عرب هستند، «اذا باع ارضه من مسلم وجب علی المسلم فیها العشر او نصف العشر و لا خراج علیه و قال الشافعی علیه العشر و قال ابوحنیفه يأخذ منه عشران دلیلنا ان هذا ملک قد حصل لمسلم و لا یجب علیه فی ذلک اکثر من العشر و ما کان يأخذ من الذمی من الخراج، کان جزیه فلا یلزم المسلم ذلک» مسلم ملزم بر این خراج و جزیه نمی‌شود.

در مسأله ۸۶ هم می‌فرماید: «ان اشترى تغلیبی من ذمی ارضاً لزمته الجزیه کما کانت تلزم الذمی و قال ابوحنیفه و اصحابه علیه العشران و هذان العشران عندهم خراج يأخذ باسم الصدقه» این دو عشری که از آنها گرفته می‌شود، در واقع خراجی است که به اسم صدقه اخذ می‌شود. «و قال الشافعی: لا عشر علیه و لا خراج». شیخ طوسی دلیل می‌آورد بر لزوم جزیه و می‌فرماید: «دلیلنا ان هذا ملک قد حصل لذمی فوجب علیه فی الجزیه کما یلزم فی سائر اهل الذمه»؛ چنانچه در مورد سایر اهل ذمه این چنین است و آنها ملزم هستند که این را پردازند.

ملاحظه شد که در سه مسأله ۸۴، ۸۵ و ۸۶، صور و فروع و شقوق مختلف خرید و فروش زمین، توسط ذمی را بیان کرده است. گویا کانه بحث از ثبوت و تعلق خمس به ارضی که کافر ذمی می‌خرد، نیست. از این عبارات کانه بدست می‌آید که اگر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، بنا بر اختلافی که در اینجا هست، بر او واجب است که عشر یا دو عشر بپردازد؛ یعنی این زمین تا زمانی که دست مسلمان بود، زمینی بود که زکات از آن اخذ می‌شد، الان هم که به ذمی منتقل شده، کانه می‌خواهد بگوید همان عشر ادامه پیدا می‌کند. برخی از اهل سنت مانند ابوحنیفه بحث انقلاب و تبدل زمین را به ارض خراجی مطرح کرده‌اند ولی طبق بیان شیخ طوسی، آنچه که از این خرید و فروش عائد می‌شود، همان عشر یا دو عشری است که باید به عنوان زکات پرداخت شود. بحث اینکه خود رقبه و خود ارض متعلق خمس باشند، خیلی از این عبارات استفاده نمی‌شود.

در عبارات بعضی دیگر از بزرگان، مثل شیخ مفید تقریباً ظاهر نقل و نسبتی که به آنها داده شده، انکار خمس است. از مجموع عبارات مثبتین و منکرین، استفاده می‌شود، مقصود خمس مصطلح و مورد نظر در این مقام نیست. وقتی دو عشر می‌گویند، این دو عشر درست است که عملاً همان خمس می‌شود، ولی معنای آن لزوماً این نیست که همان خمس اصطلاحی باشد. مثلاً می‌گویند تا حالا این زمین باید ده درصد محصول آن به عنوان زکات داده می‌شد، حال که کافر ذمی خریده بیست درصد یا همان دو عشر باید بدهد.

درست است که دو عشر معادل خمس است ولی معنای آن این نیست که خمس به خود زمین متعلق شده باشد. بلکه ادامه همان روایی که در گذشته بود، منتهی مضاعف و دو برابر می‌شود. تاکنون مسلمان یک دهم به عنوان زکات می‌پرداخت، از این بعد که ذمی این زمین را خریده، باید دو برابر کند و بیست درصد بدهد که معادل همان خمس است.

لذا عبارات کسانی که به آنها نسبت داده که قائل اند به وجوب خمس و دلیل را هم اجماع قرار داده‌اند، خیلی روشن نیست که خمس به معنای معهود را در این مقام بخواهد بیان کند. عبارات خلاف ملاحظه شد، این سه مسأله ای که در کتاب خلاف توسط شیخ طوسی بیان شده، تقریباً ظاهر و بلکه کالصریح است در اینکه سخن از خمس در محصولات اراضی زراعی است. دو عشر، خمس است ولی خمس مصطلح نیست تا ما بگوییم که اینها می‌خواهند بگویند خمس به خود زمین تعلق گرفته است؛ این به محصول زمین تعلق گرفته؛ کانه گفته شده تاکنون اگر یک دهم محصول این زمین، به عنوان زکات داده می‌شد، الان که به دست ذمی افتاده، دو برابر باید شود و دو عشر باید پرداخت شود.

پس خمس به معنای معهود با خمسی که در اینجا برای پرداخت دو دهم از محصول زمین زراعی می‌گویند، کاملاً تفاوت دارد. اصلاً تعبیر به ارض عشریه، یعنی ارضی که از محصولات آن یک دهم به عنوان زکات اخذ می‌شود؛ اگر مالک مسلمان باشد، یا به عنوان خراج و مالیات اگر مالک مسلمان نباشد. تاکنون مالک مسلمان بود و یک دهم زکات می‌داد، الان که غیر مسلمان خریده، دو عشر به عنوان خراج باید پرداخت کند.

سوال:

استاد: بله، وقتی که باید دو عشر نتایج و محصولات این زمین را بپردازد، یعنی هر سال مالیات این زمینی که روی آن کشت و زرع می‌کند، باید بپردازد. درست است که این دو دهم همان خمس است، ولی مقصود آن خمس اصطلاحی نیست.

سوال:

استاد: آن هم به خود ارض تعلق بگیرد. در جلسه قبل عرض شد که موضوع بحث عبارت است از تعلق خمس به زمینی که کافر ذمی از مسلمان می‌خرد. خود رقبه به این معنا که یک پنجم این ارض باید از طرف ذمی به صاحبان خمس داده شود. موضوع بحث تعلق خمس به زمینی است که کافر ذمی از یک مسلمان می‌خرد. برخی مثل مرحوم علامه یا شهید، اینها به برخی از بزرگان نسبت داده‌اند که آنها وجوب خمس در چنین زمینی را اجماعی می‌دانند. پس معقد اجماع طبق ادعای برخی، تعلق خمس به خود ارض و رقبه است در صورتی که ذمی آن را از مسلمان بخرد که بر خود ذمی واجب است که بدهد. برای اینکه معلوم شود که این اجماع درست است یا خیر، عبارات بیان شد. بخشی از عبارات بزرگان ملاحظه شد که در این عبارات اساساً بحث تعلق خمس به معنای مورد نظر مطرح نیست. مهم این است که شیخ طوسی که

در برابر مخالفین، مثل ابوحنیفه و دیگران استناد می‌کند به اجماع الفرقه، باید موضوع محل اختلاف یکسان باشد. آنها چه چیزی را در مقابل فقهای ما ادعا می‌کنند؟ شیخ طوسی در مقابل آنچه که آنها ادعا کردند که مثلاً ارض عشریه تبدیل به ارض خراجیه می‌شود، یا اینکه مثلاً دیگری می‌گوید اصلاً عشری در آن زمین واجب نیست و چیزی بر عهده ذمی نیست. پس آنچه در مقابل ادعای آنان بیان می‌شود، ولو مستند به اجماع می‌شود، باید ناظر به همان مسأله ای باشد که آنها منکر هستند. آنها تعلق خمس به معنای متعارف را انکار نکردند که ما وقتی می‌گوییم اجماع الفرقه، یعنی مسأله تعلق خمس به خود زمین، اجماعی باشد. آنچه که شیخ طوسی در کتاب مختلف و خلاف و نهاییه و مبسوط ادعا کرده، با مجموع این نکاتی که عرض شد، اشاره به این دارد که زمینی که در دست مسلمان بود و توسط یک کافر ذمی خریداری شده، زکات محصولات آن تاکنون یک دهم بود، حال توسط ذمی باید به عنوان خراج و مالیات دو دهم داده شود و خمس آن پرداخت شود. پس خمس متوجه ارض نیست بلکه متوجه آن محصولات است.

علی ای حال، اینکه ما ابتدای بحث هم تعبیر شیخ طوسی را خواندیم که «کان علیه فیها الخمس» یعنی بر او در این زمین خمس واجب است. وقتی می‌گوید فیها الخمس، یعنی در محصول و نتایج آن و الا می‌گفت: «کان علیه الخمس». وقتی زمین را خرید، خمس آن را باید پرداخت کند. در حالی که «کان علیه فیها الخمس» یک پنجم که عبارت از دو دهم است، بپردازد.

لذا اجماعی که در بین قداما بتوان به آن استناد کرد، واقعاً وجود ندارد.

و مما یشهد علی ذلک اینکه اصلاً این مسأله را در کتاب الزکاة مطرح کرده‌اند. در اکثر کلمات فقهاء، این مسأله در کتاب الزکاة ذکر شده و این امر را به عنوان یک امری در عداد آن پنج امر گذشته ذکر نکرده‌اند. غنائم جنگی، غوص، کنز، ربح تجارت، اینها همه به عنوان متعلق خمس نام برده شده ولی الارض التي اشتراها الذمی من مسلم، در عبارات فقهای متقدم به عنوان چیزی که متعلق خمس است، اصلاً از آن یاد نشده است. همچنین وقتی در عبارات می‌بینیم موضوع و مسأله محل اختلاف و نزاع بین فقهای شیعه و عامه، اصلاً یک مسأله دیگری است؛ لذا در مجموع بعید است که ما بتوانیم به اجماع در این مقام استناد کنیم.

پس ملاحظه شد که اجماعی در مقام وجود ندارد و بر فرض هم که اجماع وجود داشته باشد، اگر اجماع منقول باشد که لا اعتبار به، اگر اجماع محصل باشد، با توجه به اینکه تنها یک روایت یا دو روایت در این مقام هست، لعل مستند همین روایت بوده است. یعنی این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه می‌شود، لذا دلیل اول ناتمام است.

«الحمد لله رب العالمین»